

آموزه‌های اخلاقی در متون روایی و غیرروایی

دکتر جلیل تجلیل* - زهرا ایرانمش**

چکیده:

اگر بپذیریم که هدف از علم نحو آن است که در هنگام سخن گفتن زبان را از اشتباه نگه داریم و هدف از علم منطق آن که به هنگام قضاوت و داوری اندیشه را از به خطا رفتن حفظ کنیم، هدف از علم اخلاق نیز حفاظت انسان از به خطا رفتن در رفتار است. آن‌سان که آدمی در اراده و عمل به دور از هوی و هوس و تقلید کورکورانه به راه مستقیم گام گذارد. در یک کلام، هدف از هر علمی غیر از علم اخلاق، دوری از خطا در مسائل و قضایای مربوط به آن است؛ ولی هدف از علم اخلاق آن است که بر اساس سعادت، رهبری، عدل، امنیت و تعاون، اجتماعی ایجاد کنیم که در آن زندگی از فساد ستمگری‌ها و عوامل شقاوت و طغیان حفظ شود و به سوی کمال سیر کند. این به مفهوم آن است که علم اخلاق اصلاح فرد و اجتماع را در پایبندی به راه مستقیم مدنظر دارد.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران J.tajlil @ ut. ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
iran manesh. Zahra@ yahoo. com

در این مقاله تلاش می‌شود گزیده‌ای از ارزش‌های اخلاقی به استناد قرآن و روایات و نمونه‌ای از آثار ادبی سخن به میان آید.

واژه‌های کلیدی:

اخلاق، صبر، قناعت، جوانمردی، تواضع، تقوی.

مقدمه:

نظم‌های آموزشی - تربیتی سروده‌هایی بدون تخیل هستند که سرایندگانشان، آن‌ها را برای آموزش موضوع‌های تربیتی سروده‌اند یا می‌سرایند؛ مخاطب این گونه نظم‌ها، بزرگسالان؛ درونمایه آن‌ها، آموزشی - پرورشی؛ ویژگی‌های ساختاری آن‌ها زبان ساده، وزن کوتاه، قافیه غنی، جمله‌های کوتاه... و هدف آن‌ها، آسان‌سازی و ماندگار کردن پیام‌رسانی است. جنبه‌های تعلیمی و تربیتی از دیرباز در متون نظم و نثر جایگاهی ویژه داشته است.

از این رو، هر یک از آنان، مناسب سبک و فضای دوره تاریخی و ادبی، قالب‌هایی برای منظوم کردن پیام‌های خویش برگزیده‌اند که در ادبیات تعلیمی نمونه‌های فراوان دارد.

نثر تعلیمی عبارت است از نثر راست، آموزنده و هدف‌دار که شامل معارف اسلامی و انسانی از قبیل فلسفه، اخلاق، تربیت و امثال آن است. در این نوع نثر، نویسنده حکم معلم را دارد و معمولاً سادگی و روشنی بیان، قوت تعبیر، ایجاز غیر مخمل و اطناب غیر ممل و همه امکانات لفظی و معنوی و جاذبه تصویر را به کار می‌گیرد تا بتواند در اذهان مستعدان تأثیر و جاذبه‌ای قوی به جای گذارد، نکته‌ای را به آنان بیاموزد و امری را در اذهان جایگزین سازد. نثر تعلیمی زبان فارسی، کم یا بیش، صبغه‌ای از شعر دارد و گه گاه نیز در حد اعتدال، چیزی بیش از رنگ و بوی شعر را نشان می‌دهد. این هنر را در آثار *خواجہ عبداللہ انصاری، سعدی، عین‌القضات* و دیگران می‌بینیم که گاهی نثر

تعلیمی، فقط وزن و بحر عروضی را کم دارد؛ ولی سجع، حالتی به نثر می‌بخشد که قدرت تأثیر و جاذبه بیان را بیشتر می‌کند (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۲۷۳).

متون روایی و غیرروایی

بشر در سرگذشت دیرینه خود، برای ارائه مفهوم‌های ذهنی و اندیشه خود، علاوه بر به کارگیری زبان و آفرینش خط، قالب‌های گوناگون نیز می‌آفریند؛ این قالب‌ها را می‌توان به دو دسته روایی و غیرروایی ساماندهی کرد. در متون غیرروایی نویسنده یا شاعر بر اساس اندیشه شخصی و نیروی تخیل دست به قلم نمی‌برد و نوشته‌ای را بر این پایه ابداع نمی‌کند؛ به عنوان نمونه، نثر غیرروایی نتیجه مطالعات دقیق، مسلّم، دیداری و شنیداری نویسنده از موضوعی، جایی، زندگی شخصی و حقیقتی که موجود است یا باید ایجاد و نوشته شود، حوادث تاریخی یا تحلیل حادثه‌ای در تاریخ، گزارشی از آنچه موجود است یا وجود داشته، گزارش سفر، نوشتن یک نامه سیاسی، اجتماعی، خاطره و امثال آن موضوعاتی است که در حوزه‌های نثر غیرروایی می‌گنجد.

متون غیرروایی، راوی ندارند و شخص محور هستند؛ ولی درونمایه غنایی، تعلیمی، عرفانی، فلسفی و امثال آن حقیقت محور هستند؛ پیام‌رسانی و پیام‌سازی مستقیم و طبیعت واقعی دارند. نویسنده یا شاعر در چنین متن‌هایی، اندیشه خود را در محورهایی مناسب و متناسب سازماندهی می‌کند؛ بین آن‌ها خطی منطقی ایجاد می‌کند؛ شبکه موضوعی و مفهومی می‌آفریند تا اندیشه‌اش محور به محور به مخاطبان ارائه شود و هدف و پیامش، جزء به جزء به طور مستقیم، اما هنرمندانه در دسترس آنان قرار گیرد.

متون روایی شخصیت محور هستند؛ راوی دارند؛ از درونمایه حماسی، غنایی، تعلیمی و امثال آن برخوردارند؛ پیام‌رسانی و پیام‌سازی غیرمستقیم دارند؛ ساختار آن‌ها روایتی (نمایشی) است؛ طبیعت تخیل بنیاد دارند و در قالب‌های افسانه، قصه، حکایت و امثال آن تحریر می‌شوند. نویسنده یا شاعر در این گونه متن‌ها، شخصیت‌هایی مناسب برمی‌گزیند؛

محورهای اندیشه خود را بین آنها توزیع می‌کند؛ آنان را بر پایه سازمان فکری خود به تعامل و تقابل برمی‌انگیزد و ماجراها می‌آفریند تا مخاطبان، اندیشه، هدف و پیام او را، که می‌تواند با سازوکاری ساده یا هنرمندانه در دل ماجراها نهفته شود، در فضایی احساسی-عاطفی کشف کنند و اثری ماندگار در ذهن آنان ایجاد کند (سمیعی گیلانی، ۱۳۸۹: ۲۷).
از آنجا که درونمایه بسیاری از آثار ادبی تعلیمی است، اکنون به ذکر چند نمونه از ارزش‌های اخلاقی در متون روایی و غیرروایی می‌پردازیم.

اخلاق

«اخلاق» جمع «خُلُق» و به معنای نیرو و سرشت باطنی انسان است که تنها با دیده بصیرت و غیرظاهر قابل درک است. در مقابل، «خَلَق» به شکل و صورت محسوس و قابل درک با چشم ظاهر گفته می‌شود؛ همچنین «خُلُق» را صفت نفسانی راسخ نیز می‌گویند که انسان، افعال متناسب با آن صفت را بی‌درنگ، انجام می‌دهد؛ مثلاً فردی که دارای «خُلُق شجاعت» است، در رویارویی با دشمن، تردید به خود راه نمی‌دهد (راغب‌اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۵۹).

این حالت استوار درونی، ممکن است در فردی به طور طبیعی، ذاتی و فطری وجود داشته باشد؛ مثلاً کسی که به سرعت عصبانی می‌شود و یا به اندک بهانه‌ای شاد می‌شود. منشاهای دیگر خلق، وراثت، تمرین و تکرار است؛ مانند این که نخست با تردید و دودلی اعمال شجاعانه انجام می‌دهد تا به تدریج و بر اثر تمرین، در نفس او صفت راسخ شجاعت به وجود می‌آید؛ به طوری که از این پس بدون تردید، شجاعت می‌ورزد (ابن مسکویه، ۱۹۶۱: ۵۱).

صفت راسخ درونی، ممکن است «فضیلت» و منشا رفتار خوب باشد و یا «رذیلت» و منشا کردار زشت. به هر روی بدان «خُلُق» گفته می‌شود.

بشر آنگاه شکل انسانی به خود می‌گیرد که خلیاتی بر اساس موازین الهی داشته

باشد و همانگونه که خَلَق او نیکوترین خلق در بین موجودات است، خُلُقش نیز برترین اخلاق باشد.

خداوند عالمیان، که همانا رب و پرورش‌دهنده موجودات است، مریبانی از طرف خود برای انسان فرستاده که خاتم آنان حضرت ختمی مرتبت حضرت محمد، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که با جمله «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» ستوده شده و از ایشان نقل شده است: «من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام».

بنابراین اخلاق یکی از بزرگ‌ترین قوای محرکه جهان است و در کمال تظاهرات خود، طبیعت انسانی را در عالی‌ترین شکل آن مجسم می‌سازد.

تقوا و پرهیزکاری

«تقوا» در لغت به معنای پرهیزکاری، ترس‌کاری، اطاعت از خداوند، تملک نفس، خویش‌ن‌داری، خداترسی و امثال آن ذکر شده است (معین، ذیل واژه).

در «شرح تعریف» آمده است: «اصل تقوا بر دو معنی است: یکی ترسیدن و دیگری پرهیزکردن. تقوای بنده از خداوند بر دو معنی است: یا خوف از عقاب است یا از فراق».

بعضی از بزرگان گویند: «تقوی از گناه دوری کردن و از نفس جداگشتن است» (سجادی، ۱۳۶۲: ۱۱۵).

امام علی، علیه السلام، می‌فرمایند: در جهان زهد را پیشه کن تا باران رحمت بر تو سرازیر شود (نهج‌البلاغه، خطبه ۸۱).

راه و رسم اولیای خدا در تربیت، بر زهد استوار بود. آنان تلاش می‌کردند دلبستگی‌های دنیایی را در افراد بکاهند، دوستی آخرت را در دل آنان بیفزایند و مردمان را با دل‌کندن از دنیا به سوی خدا سیر دهند، که زهد همواره‌کننده راه تربیت به سوی خداست.

اندر آن دل که خدا حاکم و سلطان شد دیگر آن دل نشود جای کس دیگر

(اعتصامی، ۱۳۶۳: ۱۰۵)

عطار نیشابوری در باب «تقوا» چنین می گوید:

آن‌ها که پای در ره تقوی نهاده‌اند	گام نخست بر در دنیوی نهاده‌اند
آورده‌اند پشت برین آشیان دیو	پس چون فرشته روی به عقبی نهاده‌اند
آزاد گشته‌اند ز کونین بنده‌وار	خود را همی نه ملک و نه ماوی نهاده‌اند
چون کار بخت و صورت تقوی بدیده‌اند	حالی قدم ز صورت و معنی نهاده‌اند

(عطار نیشابوری، ۱۳۱۹: ۱۷۳)

دیدگاه عطار در مورد تقوا چنین است: مادام که دوستی دنیا، دل آدمی را پر کرده باشد، دوستی آخرت و شیرینی ایمان در آن وارد نمی‌شود و تا انسان به زهد تربیت نشود، بهره‌ای از آخرت و بهشت نخواهد داشت و بارزترین صفت تربیت شدگان الهی پشت کردن به دنیاست. از نظر عطار زهد، دل‌کندن از پستی‌ها و ترک وابستگی‌ها، در عین حفظ ارزش‌های فردی و اجتماعی و تلاش در راه رسیدن به اهداف متعالی است. امام علی، علیه السلام، نیز می‌فرماید: تقوا در راس همه ارزش‌های اخلاقی است (نهج البلاغه: حکمت ۴۱۰).

فرعون نفس را به ریاضت بکشته‌اند	وانگاه دل بر آتش موسی نهاده‌اند
از طوطیان ره چو قدم برگرفته‌اند	طوبی لهم که بر سر طوبی نهاده‌اند
زاد ره و ذخیره این وادی مهیب	در طشت سر بریده چو یحیی نهاده‌اند

(عطار نیشابوری، ۱۳۱۹: ۱۷۳)

بنابراین زهد حقیقی، انسان را از درون و بیرون اصلاح می‌کند؛ به گونه‌ای که در عین وارستگی، تلاشگر و دلسوز می‌شود. چون آرزوهای پست از دل آدمی بیرون رود، عرصه برای خلوص و اینثار گشود می‌شود.

تواضع

«تواضع» در لغت به معنای فروتنی کردن، از جای خود برخاستن برای احترام به دیگری و کم زنی است (معین: ذیل واژه).

صفت تواضع آنچنان تأثیری در رفتار انسان می‌گذارد که نه تنها سلامت روح را در پی دارد، بلکه انسان را به سلام در مقابل دیگران نیز وامی‌دارد.

تواضع در اصل، از واژه وضع به معنی «فرو نهادن» است. مفهوم آن از نظر اخلاقی این است که انسان باید خود را در برابر خدا و خلق خدا، پایین‌تر از موقعیت خود قرار دهد و فروتنی کند. تکبر و خودبینی مانع از آن می‌شود که انسان خویشتن را آن چنان که هست، ارزیابی کند. به بیان دیگر بیماری خودبزرگ‌بینی مانع از شناخت خود است و خودبین از شناخت خدا نیز محروم می‌شود.

بندگان شایسته خدا، صفات پسندیده زیادی دارند؛ ولی وقتی خداوند به بیان آن می‌پردازد، اولین صفتی را که مطرح می‌کند، تواضع است.

بندگان خداوند رحمان کسانی هستند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند. چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند (فرقان / ۶۳)، «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا». همان گونه که زمین هموار، آبیاری می‌شود و بهره کافی را از آب می‌برد، انسان فروتن نیز در معرض استفاده از ارزش‌ها و کمالات و بهره‌مند شدن از رحمت الهی است.

در کلام امیر مومنان علی، علیه السلام، تواضع بزرگترین عبادت شمرده شده (مجلسی، ۱۳۵۵: ۱۱۹/۷۵).

سعدی در «کلیات» خود در باب تواضع چنین می‌گوید:

ز شیب تواضع به بالا رسی	چو خواهی که در قدر والا رسی
که خود را فروتر نهادند قدر	درین حضرت آنان گرفتند صدر
فتاد از بلندی به سر در نشیب	چو سیل اندر آمد به هول و نهیب
به مهر آسمانش به عیوق برد	چو شبم بیفتاد مسکین و خرد

(سعدی، ۱۳۲۰: ۱۴۳)

به نظر سعدی، انسان متواضع نقاط ضعف خود را می‌پذیرد و در طریق استكمال خویش گام برمی‌دارد؛ در صورتی که شخص خودبین و متکبر، عیب خود را نمی‌بیند و با انکار وجود ضعف در خویشتن، نه تنها مسیر خودسازی و تزکیه را طی نمی‌کند، بلکه هر روز بر عمق این ضعف نیز می‌افزاید.

پیامبر، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمودند: «خداوند این سرمایه بزرگ را در اختیار هر کس قرار نداده است، تنها به انسان‌هایی عطا می‌کند که آنان را دوست بدارد» (پاینده، ۱۳۸۵: ۶۱۵).

قال امیرالمومنین: «التَّوَّاضُّعُ يَرْفَعُ وَالتَّكَبُّرُ يَضَعُ». تواضع آدم را بالا می‌برد و تکبر انسان را کوچک می‌کند (نهج البلاغه، خطبه ۹۱).

بگفتا کن تواضع با خلابق

تکبر گر کنی کوچک نمایی

(سعدی، ۱۳۲۰: ۱۴۹)

به آموختن چون فروتن شوی

سخن‌های دانندگان بشنوی

کسی بر مهتران «پروین» مهی داشت

که دل چون کعبه ز آرایش تهی داشت

(اعتصامی، ۱۳۶۳: ۲۵۲)

از ابیات مذکور می‌توان چنین استنباط کرد که بهترین و استوارترین اساس برای تربیت، کرامت انسان‌ها و نزهت آن‌ها از حقارت نفس است. انسان به سبب تواضع و فروتنی از دنیای دون، که ریشه تمام پستی‌ها و گناهان است، آزاد می‌شود و خود را برتر از آن می‌یابد که تن به حقارت‌های دنیایی دهد. دنیا در چشم انسان حقیر، بزرگ می‌نماید و چنین انسانی، تسلیم دنیا می‌شود؛ دنیا در دید انسان متواضع، خرد می‌نماید. انسان اگر بخواهد شیرینی عبادت را بچشد و عبادت بر روح و جان او بنشیند، نیازمند تواضع است.

پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمودند: «همانا راه اوج گرفتن و عزیز شدن در پیشگاه خلق و خالق فروتنی است» (پاینده، ۱۳۸۵: ۳۹۶).

حضرت علی، علیه السلام، می‌فرمایند: «انسان‌هایی متواضع هستند که می‌توانند قلوب دیگران را مسخر و دوستی و محبت خود را در دل آنان ذخیره کنند» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱).

دگر تا چه راند قضا بر سرم	به ظاهر من امروز ازین بهترم
به سر بر نهم تاج عفو خدای	گرم پای ایمان نلغزد ز جای
نماند به بسیار ازین کمترم	وگر کسوت معرفت در برم
به عزت نکردند در خود نگاه	ره اینست سعدی که مردان راه
که خود را به از سگ نپنداشتند	از آن بر ملائک شرف داشتند

(سعدی، ۱۳۲۰: ۱۴۷)

مرا عیب‌پوش و ثناگسترند	کسانی که با من به خلوت درند
کند هستیم زیر و طبعم زبون	چو پوشیده دارند اخلاق دون
چو حاتم اصم باش و غیبت شنو	به جبل ستایش فرا چه مشو

(همان: ۱۴۳)

از دیدگاه سعدی، تواضع از مهمترین اهداف تعلیم و تربیت است. سعدی انسانی را که فاقد تواضع باشد، حتی اگر با زیور علم و هنر نیز آراسته باشد، مورد تأیید قرار نمی‌دهد. همچنین داشتن تواضع را در بعضی افراد، پذیرفتن نقاط ضعف و کوشش در رفع و اصلاح آن می‌داند و این را شرط رسیدن به مقام والای انسانیت تلقی می‌کند.

فروتن کند گردن خویش پست	بیخشد، نه از بهر پاداش دست
-------------------------	----------------------------

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۲۱)

در کتاب «وسایل الشیعه» در باب «جهاد نفس»، ضمن برشمردن مکارم اخلاق انسان‌های شایسته به این نکته اشاره شده که انسان والا و متعالی، همیشه خود را از همه حقیرتر تلقی می‌کند و دیگران را بر خود مقدم می‌دارد.

تعلیم و تربیت و توجه به علم‌آموزی

در بیان اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت از نظر اسلام همین بس که در قرآن کریم بیش از هزار مرتبه خدا، با عنوان (رب) و صدها مرتبه با وصف (عالم) و (علیم) ذکر شده است:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه/۵۰).

پروردگار ما کسی است که به هر موجود آنچه لازم آفرینش او بود، عطا فرمود و آنگاه هدایتش کرد (یعنی موجودات را تربیت کرده، سپس به سوی مقصود هدایت کرد). قرآن، این کتاب تربیتی نه تنها بهترین وسیله تکامل انسان را پیمودن مسیر تفکر، تعقل، تدبیر و علم می‌داند، بلکه فلسفه وجود ادیان آسمانی و رسالت انبیا را تعلیم و تربیت می‌شمرد و می‌فرماید:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۱۵۱).

چنان که رسولی از خود شما برایتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما تعلیم دهد.

ای معلم ای چراغ راهنما
در ردیف انبیایی مرجبا
(شهریار، ۱۳۷۵: ۳۲۵)

استاد شهریار به این نکته اشاره دارد که تعلیم، اساس و بنیادی است که قوام و پایداری دین و آیین بر آن استوار است. جامعه بشری از طریق تعلیم می‌تواند از نابودی سرمایه‌های علمی پیشگیری کند. بنابراین تعلیم و انتقال اندوخته‌های علمی به دیگران از مهم‌ترین عبادات، بلکه مؤکدترین واجبات است.

مرحوم شهید ثانی، قدس سره، ضرورت و لزوم تعلیم را گوشزد کرده است؛ زیرا علوم و معارف بشری از طریق وراثت قابل انتقال نیست. درست است که عده‌ای از صفات فکری بشر از طریق قانون وراثت، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، ولی علم دارای چنین خصیصه‌ای نیست (حجتی، ۱۳۵۸: ۷۲).

غزالی می‌گوید: «اگر دانشمندان و معلمین نمی‌بودند، مردم همچون بهایم و چهارپایانی زیست می‌کردند؛ یعنی مردم در سایهٔ تعلیم، از مرحلهٔ حیوانی به مقام انسانی ارتقا می‌یابند» (غزالی، ۱۳۵۴: ۶۸).

از پدر گر قالب تن یافتیم از معلم جان روشن یافتیم
ای معلم چون کنم توصیف تو چون خدا مشکل توان تعریف تو
(شهریار، ۱۳۷۵: ۳۲۴)

ندیده مدرسه و درس و مشق مبتدیان به صدر حوزه اشراقیان مدرس شد
(همان: ۴۰)

با توجه به مضامین مذکور، می‌توان چنین استنباط کرد که خلقت انسان، به منظور تکامل و رشد معنوی اوست و هدف از بعثت انبیا، به ویژه رسالت خاتم پیامبران، صلی الله علیه و آله و سلم، تکمیل فضایل اخلاقی و فراهم کردن تجهیزات این رشد و کمال است؛ لذا جایگاه تربیت و اخلاق و تعلیم و مقصد نهایی آن روشن می‌شود.

تعلیم و تربیت در شکوفاسازی شخصیت واقعی انسان و در به فعلیت رساندن قوا و استعدادهای نهفتهٔ او تأثیر به‌سزایی دارد. انسان بدون تعلیم و تربیت، شخصیت واقعی خود را پیدا نمی‌کند و از حقیقت انسانی و هویت مستقل خویش آگاه نمی‌شود.

عقل را تدبیر باید عشق را تدبیر نیست عاشقان را عقل تر دامن گریبان‌گیر نیست
عشق بر تدبیر خندد زان که در صحرای عقل هرچه تدبیر است جز بازیچهٔ تقدیر نیست
(سنایی، ۱۳۶۲: ۹۴)

بسا علما که اغوا می‌کند خلق همانا علم دین شافی و وافی است
چه علمی گر نبخشد با تو نوری چه شعری کو همه وزن و قوافی است
(شهریار، ۱۳۷۵: ۹)

شرافت انسان به روح ملکوتی اوست و امتیاز او بر دیگر موجودات، مرهون ویژگی‌های انسانی اوست، که خاستگاه ارزش‌های معنوی و الهی به‌شمار می‌رود. قوای

نباتی و حیوانی در واقع زمینه‌ساز رشد انسانی و کمال معنوی، همچنین ابزاری برای رسیدن به درجات بلند و سعادت جاودانی است و تنها با تعلیم و تربیت است که می‌توان روح ملکوتی را به اوج کمال رساند.

چو دانا توانا بُد و دادگر از ایرا نکرد ایچ پنهان هنر
(فردوسی، ۱۳۷۶: ۹)

جوانمردی

جوانمردی در لغت به معنای بخشندگی و سخاوت است (معین: ذیل واژه). مروّت نیز به معنای جوانمردی است و جوانمردی پالایش جان و روان از پستی ها، پلشتی‌ها و صفات ناپسندی است که در فرهنگ کمالات انسانی جایگاهی ندارد. از امام علی، علیه السلام، در مورد جوانمردی پرسیدند، ایشان فرمودند: جوانمردی این است که در پنهانی آن چنان باشی که در پیدائیت احساس شرمساری نکنی؛ یعنی صاحب مروّت و جوانمردی ظاهر و باطنش به نور پاکی و صداقت منور است.

در حکایتی از «گلستان سعدی» آمده است: دزدی به خانهٔ پارسایی درآمد. چندان که جست، چیزی نیافت. دل تنگ شد. پارسا خبر شد. گلیمی که بر آن خفته بود، در راه دزد انداخت تا محروم نشود.

شَنیدم که مردان راه خدای دل دشمنان را نکردند تنگ
تو را کی میسر شود این مقام که با دوستانت خلاف است و جنگ
مودّت اهل صفا، چه در روی و چه در قفا، نه چنان، کز پس‌ات عیب گیرند و
پیش‌ات بیش میرند (سعدی، ۱۳۲۰: ۳۱۴).

در حکایتی دیگر آمده: جوانمردی را در جنگ تاتار جراحی هول رسید. کسی گفت: فلان بازرگان نوشدارو دارد که اگر بخواهی دریغ ندارد. گویند: آن بازرگان به بخل معروف بود.

گر به جای نانش اندر سفره بودی آفتاب تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان

جوانمرد گفت: اگر خواهم دارو دهد یا ندهد؛ و گر دهد، منفعت کند یا نکند؛ باری، خواستن از او زهر کشنده است.

هرچه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی
و حکیمان گفته‌اند: آب حیات اگر فروشد فی‌المثل به آب روی، دانا نخرد که مردن به عزت، به از زندگانی به مذلت.

اگر حنظل خوری از دست خوش‌خوی به از شیرینی از دست ترشروی
(همان: ۴۲۵)

و در حکایتی از «قابوسنامه» آمده است: «روزی به قهستان قومی از عیاران نشسته بودند؛ مردی از در درآمد و سلام کرد و گفت: من رسولم از عیاران مرو و شما را سلام فرستادند و می‌گویند که: در قهستان چنین و چنین عیاراند؛ یک کس از ما به خدمت شما می‌آید و سوالی داریم؛ اگر سوال ما را جواب به صواب دهید که ما راضی شویم، اقرار دهیم به مهتری شما و اگر جواب صواب ندهید، اقرار دهید به مهتری ما. گفتند: بگوی. گفت: بگویند که جوانمردی چیست؟ و ناجوانمردی چیست؟ و میان جوانمردی و ناجوانمردی فرق چیست؟ و اگر عیاری بر راه‌گذری نشسته باشد، مردی بر وی بگذرد و زمانی باشد، مردی با شمشیر از پس وی فراز آید و قصد کشتن وی دارد و این عیار را پرسد که: فلان مرد از اینجا گذشت؟ عیار را چه جواب باید داد؟ اگر بگوید، غمز کرده باشد و اگر نگوید، دروغ گفته باشد و این هر دو عیارپیشگی نیست. عیاران قهستان چون این مسأله بشنوند، به یکدیگر همی نگریستند. مردی بود در آن میان، نام او فضل همدانی؛ برخاست و گفت: من جواب دهم. گفتند: بگوی. گفت: اصل جوانمردی آنست که هرچه بگویی، بکنی و میان جوانمردی و ناجوانمردی فرق آنست که صبر کنی و جواب عیار آن بود که: از آنجا که نشسته باشد، یک قدم فراتر نشیند و گوید تا من اینجا نشسته‌ام، کس نگذشت؛ تا راست گفته باشد و چون این سخن دانسته باشی، درست گشت تو را که مایه جوانمردی چیست» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۲: ۳۰۹).

و اما جوانمردی در کلام امیرالمؤمنان، علی، علیه السلام، غَضُّ الطَّرْفِ مِنَ الْمَرْوَةِ؛ است؛ یعنی دیده از حرام پوشانیدن از جوانمردی و تقوای هر شخص است (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳).

جوانمرد اگر راست خواهی ولی است کرم پیشه شاه مردان علی است
(سعدی، ۱۳۲۰: ۲۳۳)

صبر

«صبر» یکی از فضایل اخلاقی است که در لغت به معنای مقاوم، پرتطرفیت و شکیبا بودن است (معین: ذیل واژه). صبر به معنای خودداری در تنگی و سختی است و نیز به معنای بازداشتن نفس از آنچه عقل و دین آن را باز داشته است و نیز خودداری نفس در هنگام معصیت که نقطه مقابل آن جزع است و در مورد جنگ به معنای شجاعت آمده که در برابرش جبن و ترسویی است.

فردوسی در «شاهنامه» در مورد صبر چنین می‌گوید:

خردمند کاو دل کند بردبار	نباشد به چشم جهاندار خوار
گناه از گنهکار بگذاشتن	پی مردمی را نگهداشتن
دگر بردباری و بخشایش است	که تن را بدو نام و آسایش است
گشاده‌دلان را بود بخت یار	انوشه کسی کو بود بردبار
بیخشای بر مردم مستمند	ز بد دور باش و ترس از گزند

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۵۱۲)

دل از بی‌مرادی به فکرت مسوز	شب آبستن است ای برادر به روز
-----------------------------	------------------------------

(سعدی، ۱۳۲۰: ۲۸۷۳)

صبر از مفاهیم کلیدی مهم عرفانی و عشقی است و حافظ بارها با هر دو فحوا به آن

اشاره کرده است:

الف) با فحوای عاشقانه:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

(ب) با فحوای عرفانی و اخلاقی:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود

صبر از کلمات و مفاهیم کلیدی مهم قرآن مجید است و مشتقات گوناگون این کلمه نزدیک به صد بار در قرآن آمده است. در قرآن صبر از خصال مهم آدمی (شوری/ ۴۳) و سنت و سجیه انبیای اولوالعزم (احقاف/ ۳۵) شمرده شده است. «الصبور» با آن که در قرآن نیامده، یکی از اسماء الحسنی است. صبر راستین از دیدگاه بزرگان ادب و اخلاق، یکی از تجلیات روح با ایمانی است که به سوی هدفی در حرکت است. آن که ایمانش از آگاهی و حکمت سرشار است و اراده‌اش از مسؤولیت.

و لسان‌الغیب در باب صبر می‌گوید:

صبرکن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیایی کام را

(حافظ، ۱۳۷۵: ۱۴)

ساقی بیا که هاتف غییم به مزده گفت با درد صبرکن که دوا می‌فرستمت

(همان: ۹۷)

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد اجر صبریست کزان شاخ نباتم دادند

همّت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

(همان: ۱۹۰)

صبر، پنجمین مقام از مقامات هفت‌گانه طریقت است (توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل، فنا؛ بعضی خوف و رجا و شکر را هم جزو مقامات آورده‌اند و بعضی این‌ها را هم در همان مقامات هفت‌گانه مندرج می‌دانند). صبر همانا مقاومت در برابر شداید و مکارهی است که در زندگی عادی و سلوک عرفانی پیش می‌آید. بعضی گفته‌اند: صبر بر عافیت و خوشی‌ها، سخت‌تر است تا صبر بر مکاره و ناخوشی‌ها.

و جامی می گوید:

صبروری مایه فیروزی آمد	قوی تر پایه بهروزی آمد
صبروری میوه امید آرد	صبروری دولت جاوید آرد
به صبر، اندر صدف، باران شود در	به صبر از لعل و گوهر، کان شود پر
برو، ز مورچه آموز بردباری و سعی	که کار کرد و شکایت روزگار نکرد

(جامی، ۱۳۷۸: ۴۹۶)
(اعتصامی، ۱۳۶۳: ۲۰۸)

یکی از صحابه گفته است: «دچار رنج و سختی شدیم و شکیبایی کردیم؛ ولی چون با خوشی و ناز و نعمت روبرو شدیم، شکیبایی نورزیدیم و خویشتنداری نکردیم» (کاشانی، ۱۳۲۵: ۳۸۰).

دیگری گفته است: «حقیقت صبر آن است که در صبر هم صابر بود، نه منتظر فرج. چه انتظار فرج منافی صبر بر صبر است» (همان: ۳۸۲).

عزالدین کاشانی برترین صبر را «صبر بالله» می داند؛ چه آن را مقامی می داند که بقای بعد از فنا تعلق دارد و هرگاه که بنده از خود فانی و به حق باقی گشت، صبر او بلکه همه اوصافش به خدا بود (همان: ۳۸۱).

مولانا در «مثنوی معنوی» چنین می گوید:

گفت لقمان صبر هم نیکو دمی ست	که پناه و دافع هر جا غمیست
صد هزاران کیمیا حق آفرید	کیمیایی همچو صبر آدم ندید

(مولوی، ۱۳۵۰: ۴۷۴)

قشیری می نویسد: «علی عبدالله البصری [گوید مردی] نزدیک شبلی آمد. گفت: کدام صبر سخت تر بود بر صابران؟ گفت: صبر اندر خدای [الصبر فی الله]. گفت: نه. گفت: صبر خدای را [الصبر لله]. گفت: نه. گفت: صبر با خدای [الصبر مع الله]. گفت: نه. گفت: پس چیست؟ گفت: صبر از خدای [الصبر عن الله]. شبلی بانگی بزد، خواست که جان

تسلیم کند» (قشیری، ۱۳۶۱: ۲۸۱).

حال به سراغ ادیبانه‌ترین و فصیح‌ترین کتاب جهان می‌رویم. به سراغ نهج البلاغه امیرالمومنین، علی، علیه السلام، و از کلام ایشان در باب صبر بهره می‌گیریم:

۱- انسان شکبیا پیروزی را از دست نمی‌دهد؛ هرچند زمان آن طولانی باشد (نهج البلاغه: حکمت ۱۵۳).

۲- همه شما را به صبر و شکب سفارش می‌کنم؛ زیرا جایگاه صبر در شکل‌گیری ایمان، جایگاه سر در بدن است و ایمان بی‌صبر را چنان تن بی‌سر، ارزشی نیست (همان: ۷۹).

۳- صبر دو نوع است: صبر در تحمل چیزی که دوستش نداری و صبر از جدایی چیزی که بدان دل بسته‌ای (همان: ۵۲).

۴- بردباری و درنگ هم آهنگ‌اند و نتیجه آن‌ها بلندهمتی است (همان: ۴۶۰).
و بزرگان جهان نیز در مورد صبر معتقدند که: نبوغ چیزی نیست، مگر استعداد فراوان در صبر و شکبایی. اگر اراده کنی و استقامت داشته باشی، بدون شک موفق می‌شوی (امرسون: ۲۷۰).

صدقه (دهش) در راه خدا

صدقه عبارت از مقدار مالی است که از جمع مال خارج شود و به فقرا و صاحبان استحقاق داده شود و آن یا واجب است یا مندوب. واجب زکات مال و زکات بدن باشد که زکات فطر است.

در معنی عرفانی شیخ انصاری گوید: صدقه بر سه قسم است: یکی به مال و یکی به تن و یکی به دل. صدقه به مال مواسات درویشان است به انفاق نعمت. صدقه به تن قیام کردن است از بهر ایشان به حق خدمت. صدقه به دل، وفاداری است به حسن نیت و توکید همّت (سجادی، ۱۳۶۲: ۱۳۲).

در شاهنامه آمده است:

چو گاه گذشتن بود بگذریم	بیا تا به شادی دهیم و خوریم
بر امید گنج جهان آفرین	نهادن چه باید به خوردن نشین
مکن روز را بر دل خویش ریش	به خوبی بیارای و بیشی ببخش
تو رنجیده‌ای بهر دشمن منه	بخور هرچه داری فزونی بده
همی شادی آرای و غم مخور	کمی نیست در بخشش دادگر

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۵۲۰)

قطعاً مهم‌ترین چیزی که جامعه انسانی را بر اساس خود قوام می‌بخشد و پایدار می‌سازد، امور اقتصادی جامعه است، که خداوند آن را مایه قوام و برپایی اجتماع قرار داده است. علت بسیاری از گناهان، یا فقر مفرطی است که انسان را به دزدی اموال مردم وادار می‌کند یا ثروت بی حساب که انسان را به اسراف وامی‌دارد.

سعدی می‌فرماید:

نماند حاتم طائی ولیک تا به ابد	بماند نام بلندش به نکویی مشهور
زکات مال به در کن، که فضله رز را	چو باغبان بزند بیشتر دهد انگور

(سعدی، ۱۳۲۰: ۱۸۹)

در قرآن مجید آمده است: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» (بقره/۱۷۷)؛ «وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» (حدید/۷)؛ «قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ» (بقره/۲۱۵)؛ دهش مال به عشق خدا، احساس مسئولیت توانگران در انفاق به تهیدستان، و این که انفاق آدمی برخاسته از خیراندیشی است، همگی تشویقی در ترویج فرهنگ صدقه دادن است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (انعام/۱۶۰). «کسی که قدمی در راه خدا بردارد، ده برابر آن پاداش می‌بیند» و «إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعِفْهُ لَكُمْ» (تغابن/۱۷). «اگر به خدا قرض دهید، به طور مضاعف جبران خواهد کرد».

و پروین نیز چنین می‌گوید:

مشو خودبین که نیکی با فقیران
ز محتاجان خبر گیر ای که داری
نخستین فرض بودست اغنیا را
چراغ دولت و گنج غنا را
به وقت بخشش و انفاق، پروین
نباید داشت در دل، جز خدا را
(اعتصامی، ۱۳۶۳: ۹۷)

منگر اندر ما، مکن در ما نظر
اندر اکرام و سخای خود نگر
(مولوی، ۱۳۵۰: ۶۲۰)

با توجه به مفاهیم آیات قرآنی و احادیث و نکته‌های تعلیمی ادبی، می‌توان چنین استنباط کرد که خدای رحمان اموال و دارایی‌ها را وسیله‌ای برای برپایی امور آدمیان و بستری مناسب، برای حرکت متعادل و رشد آنان قرار داده است؛ نه آن که اموال و دارایی‌ها، وسیله‌ای باشند برای تباه‌گری، گنج‌اندوزی و فسادانگیزی. اموال اجتماعی باید در دست کسانی باشد که با تدبیر صحیح آن را در جهت اصلاح امور به کار گیرند و بدان وسیله، موانع تربیت را از پیش پای مردمان بردارند و راه کمال را بگشایند. سعدی می‌گوید:

هر که علم شد به سخا و کرم
بند نشاید که نهد بر درم
(سعدی، ۱۳۲۰: ۱۹۲)

امام علی، علیه السلام، می‌فرماید: هرگاه تهیدست شدید، به وسیله صدقه دادن با خدا تجارت کنید (حکمت/۲۵۸). در حدیثی دیگر آمده است: بخشش، بیش از خویشاوندی محبت می‌آورد (حکمت/۲۴۷) و در جایی دیگر می‌فرماید: «کسی که جایگزین و جبران دهش‌های خود را باور کند، کریمانه به بخشش می‌پردازد» (حکمت/۱۳۲).

و حافظ می‌گوید: به پاس سلامت خود صدقه دهید.

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
روزی تفقّدی کن درویش بی‌نوا را
(حافظ، ۱۳۷۵: ۶)

دیدگاه *حافظ* در مورد صدقه چنین است: صدقه در راه خدا داروی سلامت و عافیت است. آن جایی که آدمی دست کرم باز می‌کند و نیازمند و افتاده‌ای را می‌نوازد، آن جایی که مومن دست به جیب خود می‌برد و درمانده‌ای از درد فقر را درمان می‌کند و توفیق دهش در راه خدا و صدقه را پیدا می‌کند، به وسعت همّت و گذشت خویش، دعاگویان را به دعای خیر در حق خویش وامی‌دارد و این خود فضای عافیت و سلامت برای دهنده صدقه است.

کم‌آزاری و بردباریش، خوست دلش باوفا و کفاش با سخاست

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۵۹)

پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، می‌فرمایند: «از جمله صدقات این است که آدمی دانشی را بیاموزد و به مردم انتقال دهد و در زدودن آثار و عوارض جهل و کم‌خردی گام بردارد».

و در حدیث دیگری آمده است: «از بالاترین صدقات یاد گرفتن و یاد دادن به دیگران است» (پاینده، ۱۳۸۵: ۷۷۷).

قناعت

«قناعت» در لغت به معنای خشنودی، خرسندی، رضا، تسلیم و صرفه‌جویی است (معین: ذیل واژه).

خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (اعراف/۱۴۴).

در حکایتی آمده است: «شنودم که روزی شبلی (ره) در مسجدی شد تا دو رکعت نماز بگزارد. در مسجد کودکان دبیرستان بودند. اتفاق را وقت نان خوردن کودکان بود. دو پسر در نزدیکی شبلی بودند: یکی پسر منعمی بود و یکی پسر درویشی. پسر منعم نان و حلوا داشت و پسر درویش نان تهی. پسر درویش از وی حلوا همی‌خواست. پسر منعم گفت: اگر تو را حلوا بدهم، سگ من باشی؟ گفت: باشم. آن بیچاره بانگ سگ

همی کرد و پسر منعم حلوا به وی همی داد.

در این وقت شبلی گریست. مریدان گفتند: ای شیخ چه شد؟ گفت: نگاه کنید که طامعی و بی‌قناعتی به مردم چه می‌کند؟ چه بودی اگر آن کودک به نان خشک تهی خود، قانع بودی و طمع حلوای آن کودک نکردی، تا وی را سگ همچون خودی نبایستی بود.»

این حکایت تلمیح لطیفی است به کلام معروف حضرت علی، علیه السلام، که می‌فرماید: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ دَلَّ مَنْ طَمَعَ»؛ عزیز گشت آن که قناعت کرد و خوار شد کسی که از ورزید (دهخدا، ۱۳۸۸: ۱۱۰۰).

و عطار، شاعر نامدار نیشابوری، در باب قناعت چنین می‌گوید:

کنار حرص دلا! پر کجا توان کرد	تو از طمع که سه حرف میان تهی افتاد
عزیز من در درویشی و قناعت زن	که خواری از طمع و عزت از قناعت زاد
اگر بلغزد پای توانگری سهل است	سعادت سر درویشی و قناعت باد

(عطار، ۱۳۱۹: ۴۹)

و در شعر دیگری می‌فرماید:

ز پیر جهان‌دیده کردم سوالی	که بهر معیشت ز مال و بضاعت
چه سرمایه سازم که سودم دهد، گفت:	اگر می‌توانی قناعت، قناعت

(همان: ۵۴)

قناعت کن اگر در آرزوی گنج فارونی	گدای خویش باش از طالب ملک سلیمانی
----------------------------------	-----------------------------------

(اعتصامی، ۱۳۶۳: ۱۳۶)

زان گنج شایگان که به کنج قناعت است	مور ضعیف گرچه سلیمان شود رواست
------------------------------------	--------------------------------

(همان: ۲۳)

شاعر شیرازی و یکه‌تاز عرصه نظم و نثر، سعدی، در «کلیات» خود اندر فضیلت

قناعت حکایتی آورده است که آن را ذکر می‌کنیم:

«یکی از حکما، پسر را نهی می‌کرد از بسیار خوردن، که سیری مردم را رنجور کند. گفت: ای پدر! گرسنگی خلق را بکشد. نشنیده‌ای که ظریفان گفتند: به سیری مردن به که گرسنگی بردن. گفت: اندازه نگهدار. «کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»؛

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جاننت برآید
(سعدی، ۱۳۲۰: ۹۱)

اکنون در باب این ارزش اخلاقی استناد می‌کنیم به سخنان علی ابن ابیطالب، علیه‌السلام، در کتاب «نهج‌البلاغه»:

۱. آدمی را قناعت برای دولتمندی و خوش‌خلقی را برای فراوانی نعمت‌ها کافی است (حکمت/۲۲۹).

۲. آن که میانه‌روی کند، تهی‌دست نخواهد شد (حکمت/۱۴۰).

۳. قناعت، ثروتی است، پایان‌ناپذیر (این سخن از رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نیز نقل شده است) (حکمت/۵۴).

همچنین فردوسی، شاعر حماسه‌سرای ایرانی می‌گوید:

به پیشی چرا شادمانی کنیم	بدین خواسته پاسبانی کنیم
برهنه ز مادر چو زاید کسی	نباید که نازد به پوشش بسی
چو آیدت روزی به چیزی نیاز	به دست و به گنج بخیلان مناز
کسی کاو به گنج و درم ننگرد	همه روز او بر خوشی بگذرد
به گیتی نماند همان مرد لاف	که پراکند خواسته بر گزاف
مرا دخل و خور ار برابر بدی	زمانه مرا چون برادر بدی

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۵۹)

حرص همان طور که در مقابل قناعت قرار دارد، ثروتمند را به خاک سیاه فقر می‌نشانند و آن کس که قانع نباشد، در عین توانگری تهی‌دست است. برای این که استغنا نه به داشتن ثروت، بلکه با مناعت طبع حاصل می‌شود.

انسان‌دوستی و همدردی با دیگران

هر موجود زنده‌ای به حکم طبیعت اولیه خودش دنبال جلب منافع برای خود و رفع مضرات از خود است. ولی همین قدر که کار انسان از حوزه خودی و فردی خارج شود و جنبه غیردوستی به خود بگیرد و برای جلب منافع غیر یا دفع ضرر از غیر باشد، کار اخلاقی می‌شود. هر عملی که در حوزه خود دوستی باشد، فعل غیر اخلاقی می‌شود. مادر به لحاظ غریزه، بچه‌اش را در نهایت درجه دوست دارد و به حکم این دوستی طبیعی به بچه‌اش ایثار می‌کند؛ یعنی از خودش می‌گذرد.

من اینجا چون نگهبانم تو چون گنج
تو را آسودگی باید، مرا رنج
نگردد شاخک بی‌بن برومند
ز تو سعی و قدم باید، ز من پند
(اعتصامی، ۱۳۶۳: ۷۱)

پروین اعتصامی از جمله شاعرانی است مردم‌دوست و سرشار از همدردی نسبت به انسان‌هایی که به نحوی از بی‌عدالتی‌های جامعه رنج برده‌اند. دیدگاهی که پروین برای غمخواری محرومان جامعه مطرح می‌سازد، دیدگاهی است که از یک عینیت ناب سرچشمه می‌گیرد. به اعتقاد او، هیچ ثروتمندی نمی‌تواند درد و رنج گرسنگان و نیازمندان را درک کند، مگر آن کس که خود گرفتار باشد.

نخورد هیچ توانگر غم درویش و فقیر
مگر آن روز که خود مفلس و مضطر گردد
(همان: ۲۷)

«شعرای رنجبر» پروین مقایسه‌ای است میان دو زندگی، دو طبقه که این هر دو در یک محیط در برابر هم قرار دارند. دو زندگی متضاد و متعارض که در برابر چشم خواننده به نمایش گذاشته می‌شود. زبان او در شعر سرشار است از کینه‌ای ناآگاهانه نسبت به زندگی و دیدگاه‌های حقیر زراندوزان.

مردم آنانند کز حکم و سیاست آگهند

کارگر کارش غم است و اضطراب ای رنجبر

جامه‌ات شوخ است و رویت تیره‌نگ از گرد و خاک

از تو می‌بایست کردن اجتناب ای رنجبر

(همان: ۸۲)

امید به خداوند

امید گرایش قلب انسان به کسی یا چیزی است؛ تا آن کس یا شیء مورد نظر انسان را در برآورده شدن نیاز و حاجت، رفع مشکل و معضل و بیماری، رسیدن به آرزو و پیروزی بر مشکلات یاری کند. رمز زندگی و راه سعادت این است که یک انسان هیچگاه نباید امید خودش را منحصر به اسباب و وسایل کند. هرچه هست، از خداوند تبارک و تعالی است. درست است که در مورد بیماری درد اثر دارد و تخصص طبیب راهگشاست. اما اثر دارو و تخصص طبیب از خداوند است.

حضرت علمی، علیه السلام، در «نهج البلاغه» می‌فرمایند: «چون سختی‌ها به نهایت رسد، گشایش پدید آید و آن گه که حلقه‌های بلا تنگ آید، آسایش فرا رسد» (حکمت/۳۵۱).

اگرچه تلخ باشد فرقت یار درو شیرین بود امید دیدار

(اسعدگرگانی، ۱۳۷۷: ۲۰۸)

فردوسی در «شاهنامه» می‌گوید:

شوم پیش او گر پذیرد نوید به نیکی بود هر کسی را امید

چنانست امیدم به یزدان پاک کجا سر بیمارم بدین تیره خاک

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۶۲۰)

نتیجه‌گیری:

ارزش‌های اخلاقی در متون ادب فارسی همواره مورد ستایش شاعران بزرگ فارسی زبان بوده است. چنان که می‌توان نمونه‌های فراوان آن را در اشعار ناصرخسرو، سعدی، حافظ، عطار، پروین اعتصامی و امثال آن‌ها یافت. در واقع می‌توان گفت که روح لطیف

و نکته‌سنج شاعران ایرانی از دیرباز گرایش به این مسائل مهم داشته است و در نتیجه با ظهور اسلام بر غنای این گونه اشعار افزوده شده است. سیرت آدمی دارای ضمیری پاک و بی‌آلایش است. انسان در فطرت خود در جست‌وجوی فضایل اخلاقی و نیکی‌هاست و همواره از رذایل اخلاقی گریزان است. فقط کافی است لحظه‌ای سکوت کنیم و گوش به ندای فطرت پاک خود بسپاریم تا از این رهگذر، از پنجره نیستی، به سوی هستی پرواز کنیم و با خُلقی شایسته خلقتمان، پیوسته نشان دهیم که اشرف مخلوقاتیم و مصداق حدیث شریفه‌ای که خداوند در آن می‌فرماید: «ای انسان، من همه چیز را برای تو، و تو را برای خودم آفریدم». پس چه نیکوست اشرف مخلوقات به جایگاه شریف و والای خود صعود کند. جایگاهی که با خُلق شایسته او پیوند دارد. جایگاهی که مرز او را از سایر مخلوقات مشخص می‌کند و شایسته بهشتی می‌سازد که پروردگار دو عالم برای او آماده کرده است. بهشتی که دارالسلام نام گرفته است. جایی که هنگام ورود به آن، ملائکه انسان‌های پاک را با جمله «سلام علیکم طِبُّم» مورد خطاب قرار می‌دهند.

منابع:

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۷۶). ترجمه محمد دشتی، قم: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع).
- ۳- ابن مسکویه. (۱۹۶۱). تهذیب الاخلاق، ج ۵، بیروت.
- ۴- اعتصامی، پروین. (۱۳۶۳). دیوان پروین اعتصامی، تهران: ابوالفتح اعتصامی.
- ۵- پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). مجموعه مقالات قصار حضرت رسول (ص)، تهران: بدرقه جاویدان.

- ۶- جامی، عبدالرحمان. (۱۳۷۸). **دیوان جامی**، ۲ جلد، مقدمه و تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، تهران: مرکز مطالعات ایرانی.
- ۷- حافظ، شمس‌الدین. (۱۳۷۵). **دیوان حافظ**، تصحیح محمد قزوینی، تهران: گل واژه.
- ۸- حجّتی، محمدباقر. (۱۳۵۸). **اسلام و تعلیم و تربیت**، تهران: فرهنگ اسلامی.
- ۹- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۸). **امثال و حکم**، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- راغب اصفهانی. (۱۹۹۰). **مفردات**، بیروت.
- ۱۱- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۰). **انواع نثر فارسی**، تهران: سمت.
- ۱۲- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۶۲). **فرهنگ معارف اسلامی**. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۱۳- سعدی. (۱۳۲۰). **کلیات**، به اهتمام فروغی، تهران: بروخیم.
- ۱۴- سمیعی گیلانی، احمد. (۱۳۸۹). **قالب‌های نویسندگی و آیین نگارش**، تهران: کتاب‌های درسی ایران.
- ۱۵- سنایی، حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۶۲). **دیوان حکیم سنایی غزنوی**، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- ۱۶- شهریار، محمدحسین. (۱۳۷۵). **دیوان**، تهران: زرین.
- ۱۷- عطار. (۱۳۱۹). **دیوان قصاید و غزلیات**، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- ۱۸- غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۵۴). **کیمیای سعادت**، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: کتاب‌های جیبی.
- ۱۹- فخرالدین اسعد گرگانی. (۱۳۸۱). **ویس و رامین**، تصحیح محمد روشن، تهران: صدای معاصر.

- ۲۰- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۶). *حکمت‌های فردوسی*، نگارش جمشید مهرپویا، تهران: آتلیه هنر.
- ۲۱- قابوس بن وشمگیر. (۱۳۴۲). *قابوسنامه*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: فروغی.
- ۲۲- قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۷۸). *دیوان اشعار ناصر خسرو*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۳- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۱). *ترجمه رساله قشیریه*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۴- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۲۵). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی، تهران.
- ۲۵- کاویانپور، احمد. (۱۳۷۵). *زندگانی ادبی و اجتماعی استاد شهریار*، تهران: اقبال.
- ۲۶- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۵۵). *بحار الانوار*، دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۷- معین، محمد. (۱۳۶۴). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۸- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۵۰). *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، تهران: امیرکبیر.

